



فهرست مطالب

۹	مقدمه.....
۱۳	به سوی آسمان‌ها پرکشید.....
۱۵	چرا گریه می‌کنی؟.....
۱۷	نفر اول.....
۱۸	دوباره شروع کرد.....
۱۹	دوستی و محبت با همکاران.....
۲۱	سرپناه.....
۲۲	اگر فرمانده را می‌دیدید؟.....
۲۵	خانه‌ی روستایی.....
۲۶	مخلوط آب هویج با بستنی!.....
۲۹	چیبه داداش جان!.....
۳۱	کارِ مهمتر.....
۳۳	پدر دلسوز.....
۳۵	چه کار می‌کنی؟.....
۳۸	کارِ خداپسندانه.....
۴۱	صورت به صورت.....
۴۳	دست‌های مهربان.....

۴۷	استراحت سرباز و نگهبانی به جای او.....
۵۰	نشانی.....
۵۳	بزرگواری.....
۵۶	یار مهربان.....
۵۸	راهنمای باتجربه.....
۶۲	دریا دل.....
۶۳	از بس دوستش داشتند.....
۶۴	روح مصفاً.....
۶۶	ملاقات.....
۶۸	این دفعه، من آمدم.....
۶۹	انگشتری یادگار.....
۷۱	در کنار هم.....
۷۳	ما بیدار شدیم.....
۷۵	این کلید خانه‌ی من.....
۷۶	جوایی نیافتیم و برگشتم.....
۷۷	کمک به رزمندگان.....
۷۸	صرف غذا بعد از نیروها.....
۷۹	در فکر مشکلات بسیجی‌ها.....
۸۰	کلاهت را به من بده.....
۸۱	بعد از شهادت ابراهیم.....
۸۲	دستمزد.....
۸۳	خاکستر.....
۸۴	شب چهلم.....

- ۸۵..... از زبان ننه قنبر
- ۸۶..... در آن گرمای تیرماه
- ۸۷..... سجده‌ی شکر به خاطر آسیب ندیدن مردم
- ۹۵..... منابع



مقدمه

امامشان گفته بود:

"در این زمان ما بخواهیم سعید باشیم، بخواهیم به سعادت برسیم، باید عمل بکنیم، همه با هم دوست و رفیق، سرباز با درجه‌دار، درجه‌دار با افسر، با ارشد، رفیق باشد. لکن اطاعت بکنند. اطاعت مسأله‌ای، رفاقت مسأله‌ای دیگر. بالایی‌ها، پائینی را به چشم رحمت نگاه کنند. پائینی‌ها به بالایی اطاعت بکنند."^(۱)

در عصری که پدرها و پسرها، مادرها و دخترها، معلم‌ها و شاگردان، اساتید و دانشجویان و ... زبان هم را نمی‌فهمیدند، ساعت‌ها می‌گذشت، اما نمی‌توانستند دقایقی باهم گفتگو کنند، ناگهان عرصه‌ای پدید آمد که نوجوان دوازده ساله با پیرمرد هشتاد ساله، کشاورز بی‌سواد با استاد دانشگاه، یکی از آن سوی کشور و یکی از این سو، همگی در

سنگری کوچک گرد هم آمدند و ماه‌ها با هم زندگی کردند. محرومیت‌ها را با هم تحمل کردند. از تجربیات هم بهره بردند، در محبت به یکدیگر از هم پیشی گرفتند، با هم گفتند، با هم خندیدند، با هم گریستند، با هم جنگیدند و با هم به عهد خود وفا کردند.

معلوم می‌شود راز عدم درک و تحمل یکدیگر، تفاوت سطح سن، علوم و ادبیات نیست. مگر اختلاف امام با امتش در این سه موضوع کم بود؟ اما تاریخ شگفت‌زده شد از تفاهمی که بین آن مراد و مریدانش ایجاد شد. الحق که او تربیت یافته‌ی مکتبی بود که پیامبرش:

"هرگز خُلُق و خوی مردمی و محبت و رفق به مردم و سعی در استقرار عدالت در میان مردم را فراموش نکرد. مانند خود مردم و متن مردم زندگی کرد. با آنها نشست و برخاست کرد. با غلامان و طبقات پایین جامعه، دوستی و رفاقت کرد. با آنها غذا می‌خورد، با آنها می‌نشست، با آنها محبت و مُدارا می‌کرد. قدرت، او را عوض نکرد. ثروت ملی او را تغییر نداد."^(۱)

اگر به کردستان رفتند که ضدانقلاب، سر پاسداران و جهادگران را گوش تا گوش می‌برید و در میان مردم مخفی می‌شد، باز مهر و محبت به مردم و کمک به رفع مشکلات آنان را فراموش نمی‌کردند. مردم کرد عاشق آنان می‌شدند، چرا که از هر کینه و ظلم و غروری نسبت به آنان خالی بودند. مردمدار بودند و نه مردم ستیز. در جبهه‌ها هم، با هم می‌نشستند، با هم می‌خوردند، با هم مزاح می‌کردند، اما اطاعت را آویز گوش داشتند. رفاقت را با نافرمانی همراه نمی‌کردند. مزاح را با حرمت‌شکنی توأم نمی‌ساختند. در یک کلمه زیبا بودند و آراسته به کمالات. حیف است از این گلستان بی‌خزان، گل‌های آراستگی و محبت را برنچینیم و خود را به آنان شبیه نکنیم و فاصله‌ها را کم نکنیم.

مؤسسه فرهنگی هنری قدرولایت